

بازتاب دیانت ایرانیان باستان در منابع عربی

وحید سبزیان پور*

دانشیار زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی

پیمان صالحی

استادیار زبان و ادبیات عرب دانشگاه ایلام

(از ص ۹۹ تا ۱۱۸)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۰۶/۰۴؛ تاریخ پذیرش قطعی: ۹۳/۱۲/۲۰

چکیده

دین به عنوان یکی از مهم‌ترین عناصر تأثیرگذار بر فرهنگ و تمدن، پایه‌پای بشر از دیرترین دوران تا به امروز در همه جوامع حضور داشته است. این پژوهش تلاش کرده است تا از دریچه منابع عربی، نگاهی به اعتقادات دینی ایرانیان بیفکند. نتایج نشان از آن دارد که در ایران باستان باورهای دینی، به ویژه در حوزه سیاست اهمیت فراوانی داشته است؛ به گونه‌ای که دین و سیاست، دو برادر همزاد و یکی از مهم‌ترین ابزارهای برقراری امنیت اجتماعی محسوب می‌شده است و پادشاه، نقشی دینی بر عهده داشته و نماینده خداوند بر روی زمین بوده است. همچنین این پژوهش از اعتقاد راسخ ایرانیان به خداوند، تقوای الهی، معاد، پاداش و عقاب، توکل، رضایت به خواست خدا، مبارزه با نفس، انجام اعمال حسنه و... خبر می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: ایران باستان، منابع عربی، دیانت، خداشناسی، قیامت

۱. مقدمه

دین در ایران باستان، مجموعه‌ای از بایدها و نبایدهای اخلاقی است که بر سه محور پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک، استوار است. بزرگمهر در پاسخ به این سؤال که دین چیست؟ می‌گوید: «دینُ الله الحَسَنَاتُ وَ حُسْنُ النِّيَّةِ وَ الْقَوْلِ وَ الْفِعْلِ.» (مسکویه، ص ۳۰): «دین خدا، نیکی در گفتار و کردار و پندار است.»

اهمیت دین‌داری نزد ایرانیان به اندازه‌ای بود که شخص بی‌دین را با مرده یکی می‌دانستند. از بشتاسب چنین نقل شده است: «الْمَيِّتُ وَ مَنْ لَا دِينَ لَهُ سَوَاءٌ!» (ثعالبی، الإعجاز و الإيجاز، ص ۵۴): «بی‌دین و مرده یکی هستند.» همچنین بهترین چیزی که ممکن است بر زبان انسان جاری شود، اعتقاد به یگانگی خداوند می‌دانستند. از هوشنگ نقل شده است: «إِنَّ أَفْضَلَ مَا قَالَ (العَبْدُ) كَلِمَةَ التَّوْحِيدِ» (مسکویه، ص ۶): «بهترین سخنی که بنده خدا به زبان می‌آورد کلمه توحید است.»

در جامعه دینی ایران، جان باختن برای احیای ارزش‌های دینی، طبیعی بوده است. در سؤال‌های قیصر روم از قباد آمده است: چرا با آن که چیزی ارزشمندتر از زندگی نیست، گاه انسان به مرگ راضی می‌شود؟ قباد در پاسخ گفته است: «لَيْسَ يَفْعَلُ ذَلِكَ أَحَدًا إِلَّا لِأَرْبَعِ خِصَالٍ: إِمَّا لِلدِّينِ، وَ إِمَّا...» (همان، ص ۴۴): «آدمی خود را تسلیم مرگ نمی‌کند، مگر به چهار علت: یا به علت پاسداشت دین است و یا...»

بزرگمهر نیز ارزش دین را برتر از مال و ثروت و جسم و جان آدمی می‌داند: «يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ أَنْ يَقِيَ مَالَهُ بِجَاهِهِ، وَ أَنْ يَقِيَ جَسَدَهُ بِمَالِهِ، وَ أَنْ يَقِيَ رُوحَهُ بِجَسَدِهِ، وَ أَنْ يَقِيَ دِينَهُ بِرُوحِهِ.» (همان، ص ۳۸): «بر انسان، سزاوار است که مالش را با جاه و مقامش، بدنش را با مالش، روحش (جان) را با بدنش و دینش را با روحش نگه دارد.»

از جمله اهداف مهمی که ایرانیان با حفظ دین‌داری به دنبال آن بودند، بر جای نهادن نام نیک بود. به نظر بزرگمهر، بهترین هنر برای آدمی این است که به گونه‌ای عمل کند که نام نیکش همواره بر سر زبان‌ها باشد. در سخنان بزرگمهر با انوشروان، چنین آمده است: «أَيُّهَا الْمَلِكُ إِنَّ الدُّنْيَا حَدِيثٌ حَسَنٌ وَ قَبِيحٌ، فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ حَدِيثًا حَسَنًا فَكُنْ.» (جاحظ، المحاسن و الأضداد، ص ۸۸؛ بیهقی، ص ۹۱؛ نهروانی، ص ۷۲۴؛ راغب اصفهانی، ج ۱، ص ۱۷۰): «ای پادشاه! دنیا، حدیث خوبی و زشتی است؛ بنابراین، اگر توانستی که حدیث نیکی باشی، پس باش.»

دین، در ایران باستان از چنان جایگاهی برخوردار بوده که برای نوشتن مطالب دینی، خطی مستقل به نام «دین دفتیره» داشتند: «لِلْفُرْسِ سَبْعَةٌ أَنْوَاعٌ مِنَ الْخَطُوطِ مِنْهَا كِتَابَةُ الدِّينِ وَيُسَمَّى دِينَ دَفْتَرِيهِ يَكْتُبُونَ بِهَا الْوَسْطَاقَ» (ابن ندیم، ص ۲۵). این پژوهش، قصد دارد برای نخستین بار از دریچه منابع عربی، دیدگاه‌ها و باورهای دینی ایرانیان را بررسی کند.

۲- مبحثی درباره منبع شناسی

قبل از ورود به بحث لازم است با طرح این سؤالات که چگونه نویسندگان عرب به حکمت‌های ایرانی دست پیدا کرده‌اند؟ یا چگونه است که بسیاری از منابع عربی، حکمت‌ها و پندهای ایرانیان باستان را مانند هم ذکر کرده‌اند؟ مبحث منبع‌شناسی این پژوهش را بررسی کنیم. در پاسخ به سؤال نخست باید گفت که ما دلیل قاطعی در این زمینه در دست نداریم که اثبات کند دقیقاً آنان چگونه به این حکمت‌ها دست یافته‌اند. با وجود این، دو احتمال وجود دارد: یکی این که پس از اسلام و به ویژه از دوره جاحظ به بعد به عنوان نخستین نویسنده‌ای که حکمت‌های ایرانیان را در آثار خود ثبت کرده است و نیز پس از وی، ایرانیان در جامعه اعراب حضور بسیار گسترده‌ای داشته‌اند (جاحظ، المحاسن و الأضداد، ج ۱، ص ۲۹۳) و به احتمال قوی این نویسنده و آنانی که پس از وی آمده‌اند، این حکمت‌ها را از زبان آنان شنیده‌اند؛ برای نمونه، عسکری حکمتی ایرانی از زبان پهلوی نقل می‌کند و سپس ترجمه عربی آن را می‌نویسد: الْفُرْسُ تَقُولُ: «نه شاه و نه رود همذوره؛ أَيْ لَا تَتَّعَرَفُ إِلَى الْمَلِكِ وَلَا تَجَاوِرِ الْبَحْرَ» (عسکری، بی تا: جمهره ...: ۱/ ۳۰۱): «یعنی، با پادشاه، آشنا نشو و با دریا، مجاور نباش.» دیگر این که احتمالاً آنان به منابعی دسترسی داشته‌اند که اکنون در اختیار ما نیست. چیزی که این احتمال را قدرت می‌بخشد وجود برخی عبارات در آثار نویسندگان عرب است؛ برای مثال، ابن قتیبه در اخبار الطوال هشت مرتبه نقل می‌کند: «قرأت فی التاج...» سپس حکمتی از ایرانیان نقل می‌کند و یا جاحظ بارها از برخی کتاب‌های ایرانی به نام سیرالملوک، کاروند و... سخن گفته است که سرشار از حکمت هستند.

در پاسخ به سؤال دوم باید گفت که به احتمال بسیار زیاد حکمت‌های ایرانی که مشترک میان منابع عربی است، نویسندگان پسین از نویسندگان پیشین خود تقلید و ثبت کرده‌اند.

۳- بازتاب اندیشه ایرانیان باستان درباره رابطه دین و سیاست در منابع عربی

در ایران باستان، دین و سیاست دو برادر همزادند که هر کدام نگهدارنده دیگری است. این اندیشه در منابع عربی انعکاس یافته است؛ از جمله در سخنان منسوب به اردشیر آمده است: «الْمَلِكُ وَ الدِّينُ أَخَوَانٌ تَوْأَمَانٌ لَا قَوَامَ لِأَحَدِهِمَا إِلَّا بِالْآخِرِ»^۱ ابن قتیبه، ج ۱، ص ۶۷؛ ابن عبدربه، ج ۱، ص ۲۳؛ راغب اصفهانی، ج ۱، ص ۲۱۲؛ طرطوشی، ص ۶۱؛ زمخشری، ج ۵، ص ۱۸۳؛ ابن حمدون، ج ۱، ص ۲۹۲؛ ابن منقذ، ص ۱۸؛ ابن جوزی، ج ۲، ص ۸۰؛ ابن ابی‌الحدید، ج ۱۷، ص ۴۸۱۵؛ وطواط، ۱۳۳؛ نویری، ج ۶، ص ۳۴؛ ابشیهی، ص ۲۹ و شیخو، ج ۲، ص ۱۰۴): «حکومت و دین، دو برادر دوقلو هستند که یکی بدون دیگری دوام ندارد.»

در منابع عربی رابطه دوسویه دین و سیاست با تعبیرهای گوناگون از ایرانیان آورده شده است؛ از جمله این که از بزرگمهر نقل شده است: «الدولة ولاية تحرسها الشريعة، و الشريعة سنة يستنها الملك» (طرطوسی، ج ۱، ص ۹۲): «حکومت ولایتی است که شریعت از آن حمایت می‌کند و دین سنتی است که پادشاه آن را بنیان می‌گذارد.» این تعبیر در سخنان قباد نیز آمده است: «كُنَّا سَمِعْنَاكُمْ تَقُولُونَ: لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَشْكَّ فِي أَرْبَعِ خِصَالٍ، فَمَا هِيَ؟» قَالَ: «... وَأَمَّا الثَّالِثَةُ فَفِي أَنَّه لَا يَسْتَقِيمُ مُلْكٌ إِلَّا بِشَرِيعَةٍ، وَ أَمَّا...» (مسکویه، ۱۴۱۶: ۴۴): «شنیده‌ایم که می‌گویید: بر کسی سزاوار نیست که در چهار خصلت شک کند، آنها چه هستند؟ گفت: ... سوم؛ حکومت جز با دین استوار نمی‌گردد و...»

درباره تأکید بر اعتقاد ایرانیان به پیوند ناگسستنی دین و سیاست، همین مطلب کفایت می‌کند که بسیاری از آموزه‌های دینی ایرانیان، از زبان پادشاهان و وزیران آنان، روایت شده است؛ چرا که معتقد بودند پادشاه، نماینده و میزان خداوند بر روی زمین است: «الْحَاكِمُ مِيزَانُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ.» (عسکری، دیوان ...، ۹۰/۲؛ نویری، ج ۷، ص ۱۱).

۴. بازتاب اندیشه ایرانیان باستان درباره رابطه دین و امنیت اجتماعی در منابع

عربی

جوامع بشری، همواره به دنبال عوامل بازدارنده‌ای برای جلوگیری از ناامنی و ایجاد نظم و انضباط اجتماعی بوده‌اند. ایرانیان به فراست، نقش مهم دین را در این باره درک کرده بودند و منابع عربی این مطلب را در خود انعکاس داده‌اند؛ انوشروان دین را محکم‌ترین سپر در مقابل هرج و مرج اجتماعی و تجاوز مردم به حقوق یکدیگر می‌داند:

قِيلَ لَأَنْوَشِرَوَانَ: «أَيُّ الْجَنَنِ أَوْقَى؟» قَالَ: «الدِّينُ»: «به انوشروان گفته شد: چه سپری، نگه‌دارنده‌تر است؟ گفت: دین» (ثعالبی، ص ۱۰۶ و ابن حمدون، ج ۳، ص ۱۹۳).
و آذرباد گفته است: «تَجَنَّبِ الذُّنُوبَ، تَكُنْ آمِنًا.» (مسکویه، ۱۴۱۶: ۲۶) «از گناهان، دوری کن تا ایمن بمانی»

کارکرد مهم دین در ایجاد نظم اجتماعی موجب شده بود که به طرق مختلف، مردم را به آن تشویق کنند؛ از جمله تلاش برای نگهداری دین را از نشانه‌های جوان‌مردی می‌دانستند: قِيلَ لَأَنْوَشِرَوَانَ الْحَكِيمِ: مَنْ أَكْمَلُ النَّاسِ مُرُوءَةً؟ قَالَ: «مَنْ أَحْرَزَ دِينَهُ.» (ابن دجاجی، ص ۵۵): «به انوشروان حکیم گفته شد: جوانمردترین مردم کیست؟ گفت: کسی که دین خویش را نگه دارد.»

آنان به تجربه فهمیده بودند که افراد بی‌ایمان قابل اعتماد نیستند: كَانَ بَشْتَأْسُبُ يَقُولُ: «لَا أَمَانَةَ لِمَنْ لَا دِيَانَةَ لَهُ!» (ثعالبی، الإعجاز و الإيجاز، ص ۵۴) «کسی که دین ندارد، امانت‌دار نیست.»

۵- بازتاب جلوه‌های اعتقادات دینی ایرانیان در منابع عربی

۱-۵- ضرورت خدانشناسی

ایرانیان، نخستین و مهم‌ترین پایه‌های دین‌داری را شناخت خدا می‌دانستند؛ زیرا این شناخت، پایه و مبنای اطاعت حق و مبارزه با خواسته‌های شیطانی است. بزرگمهر می‌گوید: «إِرَادَةُ اللَّهِ مِنَ النَّاسِ أَنْ يَعْرِفُوهُ؛ فَإِنَّهُمْ إِذَا عَرَفُوهُ أَطَاعُوهُ وَ إِرَادَةُ الشَّيْطَانِ مِنَ النَّاسِ أَنْ يَجْهَلُوهُ، فَإِنَّهُمْ إِذَا عَرَفُوهُ هَانَ عَلَيْهِمْ فَعَصَوْهُ.» (مسکویه، ص ۳۸): «خواست خدا از بندگان این است که او را بشناسند؛ چرا که اگر او را بشناسند اطاعتش می‌کنند و خواست شیطان از مردم این است که او را (شیطان) نشناسند؛ پس اگر مردم او را بشناسند، برایشان خوار به نظر می‌رسد و اطاعتش نمی‌کنند.»

با این توضیح معلوم می‌شود که چرا در ایران باستان، خدانشناسی مهم‌ترین دانش و معرفت بشری محسوب می‌شده است. در یکی از نوشته‌های بزرگمهر آمده است: «إِذَا كَانَ اللَّهُ أَجَلَ الْأَشْيَاءِ فَالْعِلْمُ بِهِ أَجَلُ الْعُلُومِ.» (ابن عبدربه، ج ۲، ص ۱۲۰ و آبی، ج ۷، ص ۳۸).

۱-۱-۵- تقوای الهی

ایرانیان دین‌داری را در چارچوب اقرار به خالق هستی محدود نمی‌کردند؛ زیرا شناخت خداوند را به‌تنهایی برای تهذیب نفس و حفظ نظام فردی و اجتماعی کافی نمی‌دانستند.

این باور با پایبندی به ارزش‌هایی اخلاقی که آن را تقوا می‌نامیدند به کمال می‌رسید. بزرگمهر بر اساس این باور است که می‌گوید: «إِنَّ حَاجَةَ اللَّهِ إِلَىٰ عِبَادِهِ أَنْ يَعْرِفُوهُ؛ فَمَنْ عَرَفَهُ لَمْ يَعْصِهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ.» (جاحظ، المحاسن و الأضداد، ص ۱۵۹؛ بیهقی، ص ۱۵۵ و زمخشری، ج ۲، ص ۲۴۷): «نیاز خداوند به بندگانش این است که او را بشناسند، پس هر کس که او را بشناسد به اندازه یک چشم‌برهم‌زدن از او نافرمانی نمی‌کند.»

پایبندی به ارزش‌های دینی، یعنی تقوا، از حکایت زیر فهمیده می‌شود: روزی انوشروان نزد حکیمان نشست تا از محضر آنان بهره‌ای ببرد. به آنان گفت: حکمتی بگوئید که برای من به صورت خاص و برای رعیت به شکل عام سودمند باشد: بزرگمهر گفت: ای پادشاه من! آن چه را می‌خواهی در رعایت دوازده مورد می‌دانم: «أُولَئِنَّ تَقْوَى اللَّهِ...» (مسعودی، ج ۱، ص ۲۹): «اولین آنها تقوای الهی است...»

بی‌سبب نیست که برتری را در داشتن تقوا می‌دانسته‌اند. بزرگمهر می‌گوید: «مَنْ قَوِيَ فَلْيَقْوِ عَلَىٰ طَاعَةِ اللَّهِ وَ مَنْ ضَعُفَ فَلْيَضَعِفْ عَنِ مَعْصِيَةِ اللَّهِ.» (آبی، ج ۷، ص ۳۰؛ زمخشری، ج ۲، ص ۲۰۲ و اماسی، ص ۳۷۲): «هر کس قوی و نیرومند است، باید در اطاعت خداوند نیرومند باشد و هر کس ضعیف است، باید در انجام معصیت خدا، ضعیف و ناتوان باشد.» تقوای الهی آن‌چنان اهمیت داشته است که در نظام شاهنشاهی با آن که همه ارزش‌ها بر مبنای خواست و اراده حاکمان تعریف می‌شده است، اگر اجرای فرمان پادشاه مستلزم معصیت خداوند می‌بود، نافرمانی از دستور شاه را جایز می‌دانستند: قَالَ بُزْرَجْمِهْرُ: «إِذَا خَدَمْتَ مَلِكًا مِنَ الْمُلُوكِ، فَلَا تُطِعْهُ فِي مَعْصِيَةِ خَالِقِكَ، فَإِنَّ إِحْسَانَهُ إِلَيْكَ فَوْقَ إِحْسَانِ الْمَلِكِ، وَ إِيقَاعُهُ بِكَ أَعْلَىٰ مِنْ إِيقَاعِهِ.» (طرطوشی، ص ۱۲۱ و آبشویی، ص ۱۰۱): «اگر به پادشاهی از پادشاهان خدمت کردی، پس، از او، در انجام دادن معصیت پروردگارت اطاعت نکن؛ چرا که احسان او به تو، بالاتر از احسان پادشاه است و در صورتی که تو را مجازات کند، مجازاتش شدیدتر از عذاب پادشاه خواهد بود.»

عجیب آن که این توصیه در سخنان انوشروان هم دیده می‌شود: سئل انوشروان: «مَا رُبِعَ خَلَالٍ: قُلْتُمْ لَيْسَ يَنْبَغِي أَنْ يَرْتَابَ بِهِنَّ؟» قَالَ: «طَاعَةُ اللَّهِ تَعَالَىٰ، وَ إِثَارِ الْآخِرَةِ عَلَى الدُّنْيَا، وَ طَاعَةُ الْمَلِكِ فِيمَا يُوَافِقُ الْحَقَّ، وَ...» (مسکویه، ص ۵۷): «از انوشروان سؤال شد: آن چهار خصلتی که گفتید نباید در آنها شک داشت، چه هستند؟ گفت: اطاعت خداوند، ترجیح آخرت بر دنیا، اطاعت از پادشاه در چیزی که حق است و...»

۵-۱-۲- توکل

به اعتقاد ایرانیان، یکی از مهم‌ترین نشانه‌های تقوا، توکل بر خداوند در تمامی احوال و شرایط است. بزرگمهر می‌گوید: «يَجِبُ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يُحْسِنَ التَّقَةَ بِاللَّهِ تَعَالَى فِي الْحَالَاتِ كُلِّهَا.» (همان، ۴۰): «بر عاقل واجب است که در تمامی حالات به خداوند متعال، اعتماد داشته باشد.»

از این سخن انوشروان اهمیت توکل و حسن ظن به خداوند، در ایران باستان فهمیده می‌شود: «عَلَيْكُمْ بِالْأَهْلِ السَّخَاءِ وَ الشَّجَاعَةِ، فَإِنَّهُمْ أَهْلُ حُسْنِ الظَّنِّ بِاللَّهِ تَعَالَى، وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْبِخْلِ لَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهِمْ مِنْ ضَرَرٍ يُخْلِيهِمْ وَ مَذَمَّةِ النَّاسِ لَهُمْ وَ إِطْبَاقِ الْقُلُوبِ عَلَى بُغْضِهِمْ، إِلَّا سُوءُ ظَنِّهِمْ بِرَبِّهِمْ فِي الْخَلْفِ، لَكَانَ عَظِيمًا.» (ابن قتیبه، ج ۱، ص ۲۶۶؛ ابن عبدربه، ج ۱، ص ۹۲؛ آبی، ج ۷، ص ۳۸؛ ثعالبی، ص ۱۲۸؛ ابن حمدون، ج ۲، ص ۳۹۹؛ نویری، ج ۳، ص ۲۰۶): «افراد سخاوتمند و شجاع را دریابید؛ زیرا آنان اهل حسن ظن به خداوند هستند، اگر به افراد بخیل به خاطر بخلشان و سرزنش مردمان و بسته شدن دل‌ها بر روی آنان به خاطر خشمشان ضرری نرسد، سوءظن آنان به پروردگارشان در عوض و پاداش، برای آنان درد و آسیب بزرگی است.»

در حوزه سیاست نیز پیروزی و شکست با توکل بر خدا ارتباط داشته است. از این عبارت انوشروان می‌توان فهمید که مفهوم توکل از عمق و گستره بسیاری برخوردار بوده است: سئِلَ انوشروان: «أَيُّ الْحَالَاتِ أَنْتُمْ فِيهَا أَخَوْفُ لِعَدُوِّكُمْ؟» قَالَ: «أَشَدُّ مَا نَكُونُ فِيهِ ثِقَةً بِأَنْفُسِنَا، وَ أَقَلُّ مَا نَكُونُ فِيهِ ثِقَةً بِرَبِّنَا وَ اتِّكَالًا عَلَى مُلْكِنَا وَ جَدِّنَا.» (مسکویه، ص ۵۳): «از انوشروان سؤال شد: در کدام حالت، بیشتر از دشمن می‌ترسید؟ گفت: بیشترین ترس در زمانی است که به خود اعتماد کرده‌ایم و کمترین حالت ترس وقتی است که به خداوند، حکومت و بخت خود توکل کرده‌ایم.»

۵-۱-۳- رضایت به خواست خدا

از دیگر نشانه‌های تقوا، رضایت به قضا و قدر الهی است و این باور که دستی قدرتمند، حاکم بر هستی است و نشانه‌های قدرت او با شکستن معیارهای ظاهری و دنیایی آشکار است، از گفت‌وگویی که بین بزرگمهر و یک زن به ما رسیده است استنباط می‌شود: «أَيُّهَا الْحَكِيمُ! مَا بَالُ الْأَمْرِ يَلْتَأِمُّ لِلْعَاجِزِ وَيَلْتَأِنُ عَلَى الْحَازِمِ؟» قَالَ: «لِيَعْلَمَ الْعَاجِزُ أَنَّ عَجْزَهُ لَنْ يَضُرَّهُ وَلِيَعْلَمَ الْحَازِمُ أَنَّ حَزْمَهُ لَنْ يَنْفَعَهُ وَ أَنَّ الْأَمْرَ إِلَى غَيْرِ هِمَا.» (نيسابوری، ص

۴۳) «ای حکیم! چرا کارها بر وفق مراد ناتوان پیش می‌رود و برای دوراندیش سخت می‌گردد؟! گفت: تا ناتوان بداند که ناتوانیش به او ضرر نمی‌رساند و دوراندیش بداند که احتیاطش نفعی برای او ندارد و کار در دست دیگری است.»

بزرگمهر در جایی دیگر می‌گوید: «مِمَّا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الْقَدَرَ حَقٌّ تَأْتِي الْأُمُورَ لِأَهْلِ الْجَهْلِ، وَ تَحَرُّفُهَا عَنِ الْعُلَمَاءِ مَعَ عِلْمِهِمْ.» (توحیدی، ج ۱، ص ۲۲ و مسکویه، ص ۳۸): «از چیزهایی که بر حقیقت قضا و قدر دلالت دارد، این است که امور بر وفق مراد افراد نادان می‌چرخد و باوجود دانش و آگاهی عالمان، از آنان دور می‌گردد.»

این حکیم ایرانی، رفاه افراد نادان و تنگدستی دانشمندان را از نشانه‌های اشراف حضرت حق بر هستی می‌داند: «رَأَيْتُ ظَاهِرًا دَلَّ عَلَى بَاطِنٍ؛ رَأَيْتُ أَحْمَقًا مَرُزُوقًا، وَ عَالِمًا مَحْرُومًا، فَعَلِمْتُ أَنَّ التَّدْبِيرَ لَيْسَ إِلَى الْعِبَادِ.» (توحیدی، ج ۴، ص ۱۷۴؛ طرطوشی، ص ۱۸۹؛ زمخشری، ج ۱، ص ۴۳۲؛ وطواط، ص ۱۷۵؛ ابشهی، ص ۴۹۱): «ظاهری را دیدم که بر باطنی دلالت می‌کرد، احمقی را دیدم که روزی داده شده بود و دانشمندی که محروم گشته بود، پس فهمیدم که تدبیر به دست مردم نیست.»

۲-۵. اعتقاد به قیامت و مکافات عمل (معاد)

از دیگر اعتقادات دینی ایرانیان، ایمان به وجود قیامت و روز حساب پس از مرگ است؛ به همین دلیل، انوشروان در آستانه مرگ دستور داد بر سنگ قبرش بنویسند: «مَا قَدَّمْنَا مِنْ خَيْرٍ فَعِنْدَ مَنْ يُحْسِنُ الثَّوَابَ وَ مَا كَسَبْنَا مِنْ شَرٍّ فَعِنْدَ مَنْ لَا يَعْجِزُ عَنِ الْعِقَابِ.» (ثعالبی، ۱۴۰۵، ص ۵۸ و زمخشری، ج ۲، ص ۹): «کارهای نیکی که کردیم نزد کسی است که به نیکی پاداش می‌دهد و بدی‌های ما نزد کسی محفوظ است که از عقوبت ناتوان نیست.»

از سخن حکیمانه‌ای که ابن قتیبه از یک ایرانی نقل کرده است می‌توان موضوع قیامت و نگرانی برای حساب و کتاب را دریافت؛ به مردی ایرانی گفته شد: کیف حالک؟ در جواب گفت: مَا حَالٍ مَنْ يُرِيدُ سَفَرًا طَوِيلًا بِلَا زَادٍ وَ يَنْزِلُ مَنْزِلًا مُوحِشًا بِلَا أَنْيسٍ وَ يَقْدِمُ عَلَى جَبَّارٍ قَدْ قَدَّمَ الْغَدْرَ بِلَا حُجَّةٍ (ابن قتیبه، ج ۳، ص ۵۷): «حال کسی که بی‌توشه به سفر می‌رود و تنها به منزلگاهی ترسناک وارد می‌شود و بر حضرت حق بدون عذر موجه وارد می‌شود چگونه است؟»

این نوع نگاه به زندگی موجب شده است ایرانیان ناامیدترین و بدبخت‌ترین فرد را کسی بدانند که با دست خالی، دنیا را به سوی آخرت ترک می‌کند؛ قَالَ بُزْرَجْمِهْرُ: «أَخْيَبُ النَّاسِ سَعْيًا مَنْ أَقَامَ فِي دُنْيَاهُ عَلَى غَيْرِ سَدَادٍ، وَ ارْتَحَلَ إِلَى آخِرَتِهِ بِغَيْرِ زَادٍ.» (آبی، ج ۷، ص ۳۱): «ناامیدترین مردم در تلاش، کسی است که دنیای خود را بر ناراستی بنا نهاده و بدون توشه به سوی آخرت کوچ می‌کند.»

ایرانیان در ضمن تأکید بر ناپایداری دنیا، اعتقاد راسخ داشتند که دنیا مزرعه آخرت است و آخرت جز از طریق این دنیا به دست نمی‌آید:

قَالَ أَرْدَشِيرُ: «لَا تَرْكُونُوا إِلَى هَذِهِ الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا لَا تَبْقَى عَلَى أَحَدٍ، وَ لَا تَتْرُكُوهَا فَإِنَّ الْآخِرَةَ لَا تَنَالُ إِلَّا بِهَا!» (ابن قتیبه، ج ۱، ص ۶۱؛ ابن عبدربه، ج ۱، ص ۴۰؛ ثعالبی، الإعجاز و الإيجاز، ص ۶۲؛ حصری، ج ۲، ص ۵۴۴؛ زمخشری، ج ۱، ص ۶۲؛ قلقشندی، ج ۱، ص ۲۸۲ و اماسی، ص ۱۴۲): «به این دنیا تکیه نکنید؛ زیرا برای کسی باقی نمی‌ماند و آن را رها نکنید؛ چرا که آخرت، جز با آن به دست نمی‌آید.»

نمونه‌های دیگری از اعتقاد به قیامت و جزا و عقاب:

«لَيْكُنْ ذِكْرُ الْمَعَادِ وَ خَوْفَ الْعِقَابِ مِنْكَ عَلَى بَالٍ.» (مسکویه، ص ۲۶): «یاد قیامت و ترس از عذاب باید همیشه در ذهن تو باشد.» و نیز: «إِسْتَهِنِ بِالدُّنْيَا مَعَ الْمَعَادِ وَ أَنْعَمِ النَّظَرَ وَ التَّفَكَّرَ لِمَعَادِكَ.» (مسکویه، ص ۲۸): «دنیا را در مقابل قیامت کوچک بدان و به فکر قیامت باش.»

۵-۲-۱. توجه به ناپایداری دنیا

توجه بر ناپایداری دنیا از این جهت اهمیت داشته که یادآور قیامت بوده است؛ به همین دلیل، مانع ارتکاب جرایم و گناهان می‌شده است. به قباد گفته شد: «أَيُّ رَجُلٍ أَحْمَدُ عِنْدَكُمْ بِالْعَقْلِ؟» قَالَ: «الْبَصِيرُ بِقِلَّةِ الدُّنْيَا، لِأَنَّهُ يَجْتَنِبُ مِنَ الذُّنُوبِ لِبَصَرِهِ بِذَلِكَ.» (مسکویه، ص ۴۲): «چه کسی نزد شما به داشتن عقل، ستوده‌تر است؟ گفت: انسان آگاه به کم‌ارزشی دنیا؛ زیرا به خاطر چنین بصیرتی که دارد از ارتکاب گناهان دوری می‌کند.»

ایرانیان با تشبیه دنیا به سایه، ابر و خواب، شدت ناپایداری و بی‌ثباتی آن را گوشزد می‌کردند: كَانَ مَوْجِهْرُ يَقُولُ: «الدُّنْيَا أَشْبَهُ شَيْءٍ بِظِلِّ الْعَمَامِ، وَحِلْمِ النَّيَامِ.» (ثعالبی، الإعجاز و الإيجاز، ص ۵۰): «دنیا، شبیه‌ترین چیز به سایه ابر و رؤیای انسان خفته است.»

نسبت فریب کاری و حيله گری دنیا نیز از مواردی است که در ایران باستان، بسیار مورد توجه بوده است: نِرسِي بنُ إِيْرَانَ: «الدُّنْيَا عَذَابَةٌ غَرَارَةٌ إِنْ بَقِيَتْ لَهَا لَمْ تَبْقَ لَكَ!» (ثعالبي، الإعجاز و الإيجاز، ص ۶۱): «دنیا، فریب کار و بی وفاست؛ اگر برای آن بمانی، برای تو باقی نمی ماند.»

به اعتقاد ایرانیان این افراد نادان هستند که با وجود سه ویژگی ناپایداری، بی وفایی و فریب کاری دنیا، دل به آن می بندند؛ قَالَ بُزْرَجْمِهْرُ: «الرُّكُونُ عَلَى الدُّنْيَا مَعَ مَا نَعَايِنُ مِنَ الْمَوْتِ جَهْلٌ.» (توحیدی، ج ۳، ص ۱۵۷ و زمخشری، ج ۵، ص ۳۰۶): «اعتماد به دنیا با مرگی که می بینیم، حماقت است.»

علاوه بر توصیه های عمومی درباره وارستگی و نداشتن تعلق به دنیا، توصیه های ویژه ای در نصایح شاهان به فرزندان و جانشینان خود دیده می شود؛ از جمله، هرمز می گوید: «لَوْ دَامَ الْمُلْكُ لَمْ يَصِلْ إِلَيْنَا.» (ثعالبي، ص ۶۵ و زمخشری، ج ۵، ص ۱۶۴): «اگر پادشاهی دوام داشت، به ما نمی رسید.»

چند عبارت دیگر از ایرانیان با مضمون ناپایداری دنیا به شرح ذیل می آید:

سُئِلَ أَنْوَشِرَوَانُ: «سَمِعْنَاكُمْ تَقُولُونَ: أَرْبَعَةٌ أَشْيَاءٌ لَيْسَ يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَنْسَاهُنَّ عَلَى كُلِّ حَالٍ؛ فَأَحْبَبْنَا أَنْ نَعْلَمَ مَا هِيَ؟» قَالَ: فَنَاءُ الدُّنْيَا، وَ الْإِعْتِبَارُ بِهَا، وَ التَّحَفُّظُ بِتَصَرُّفِ أَحْوَالِهَا، وَ الْآفَاتُ الَّتِي لَا أَمَانَ مِنْهَا.» (مسكويه، ص ۵۳): «از انوشروان سؤال شد: شنیده ایم که می گوید چهار چیز است که بر عاقل سزاوار نیست همواره آنها را در هر حالی فراموش کند، دوست داریم بدانیم، آنها چه هستند؟ گفت: ناپایداری دنیا، عبرت از آن، احتیاط در برابر تغییرات آن و آفت هایی که هیچ امانی از آنها وجود ندارد.»

در کنار توجه به ناپایداری دنیا، ترجیح آخرت بر دنیا از اموری است که ایرانیان به آن اعتقاد داشتند؛ سُئِلَ أَنْوَشِرَوَانُ: «مَا أَرْبَعُ حَلَالٍ: قُلْتُمْ لَيْسَ يَنْبَغِي أَنْ يَرْتَابَ بِهِنَّ؟» قَالَ: «إِيْثَارِ الْآخِرَةِ عَلَى الدُّنْيَا وَ...» (مسكويه، ص ۵۷): «از انوشروان سؤال شد: آن چهار خصلتی که گفتید نباید در آنها شک داشت، چه هستند؟ گفت: ترجیح آخرت بر دنیا و...»

۵-۲-۲- یاد مرگ

تأکید بر حتمی بودن مرگ، از اعتقادات راسخ دینی در ایران باستان بوده است. بی تردید چنین تأکیدی، معنایی ثانوی دارد و آن هشدار به غافلان و سرمستانی است که گمان می کنند برای همیشه در این دنیا زندگی می کنند و حد و مرزی برای زیاده خواهی و

ستم به دیگران نمی‌شناسند. در ایران باستان هم توجه به مرگ و فوائد آن شناخته شده بود؛ مسکویه (ص ۷۰) از ایرانیان نقل کرده است: «عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَذْكَرَ الْمَوْتَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ مِرَارًا؛... فَإِنَّ فِي كَثْرَةِ ذِكْرِ الْمَوْتِ عِصْمَةً مِنَ الْأَشْرِ وَ أَمَانًا مِنَ الْهَلْعِ». «بر عاقل لازم است که شب‌وروز به کرات به یاد مرگ باشد...؛ زیرا کثرت یاد مرگ مانع کبر و حرص می‌شود.»

از سخنان کسرا فهمیده می‌شود که به مرگ بسیار فکر می‌کرده و آن را نزدیک می‌دیده است. بدیهی است که داشتن چنین دیدگاهی می‌تواند موجب احتیاط در تصمیم و رعایت انصاف با مردم باشد؛ سُئِلَ عَنْ قُبَادَ: «لِمَ كَانَتِ الْمُلُوكُ تَطَيَّرُ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ عِنْدَهُمْ وَ أَنْتُمْ الْآنَ تُكْثِرُونَ ذِكْرَ الْمَوْتِ؟» قَالَ: «لَأَنَّهُمْ كَانُوا يَوْمَئِذٍ يَنْظُرُونَ فِي بَقَاءِ مُلْكِهِمْ وَ تَدْبِيرِهِ، وَ نَحْنُ الْيَوْمَ نَنْظُرُ فِي فِرَاقِ مُلْكِنَا وَ تَدْبِيرِ مَا بَعْدَهُ.» (مسکویه، ص ۴۳) جواب کسرا قباد به پادشاه روم: «چرا پادشاهان از یاد مرگ، تغافل بد می‌زنند، در حالی که اکنون شما بسیار از مرگ یاد می‌کنید؟ گفت: زیرا آنان، آن روزگار به بقای پادشاهی و تدبیر آن می‌نگریستند (امید داشتند) و ما امروز، به جدایی پادشاهی و چاره‌جویی برای پس از آن می‌نگریم.»

فکر مرگ تا آنجا رواج داشت که احساس امنیت را از قباد گرفته بود؛ سُئِلَ عَنْ قُبَادَ: «لِمَ لَا يَرَى أَثْرَ الْفَرَحِ وَ الْأَمْنِ الشَّدِيدِينَ إِذَا أَتْيَاكُمْ؟» قَالَ: «لَأَنَّ نَعْلَمُ أَنَا سَنَفَارِقُهُمَا وَ يُفَارِقَانَا.» (همان) جواب کسرا قباد به پادشاه روم: «چرا زمانی که بسیار ایمن و شاد هستید، اثر آنها در شما دیده نمی‌شود؟ گفت: زیرا می‌دانیم به زودی ما از آن دو جدا شده و آن دو از ما جدا می‌شوند.»

از بزرگمهر نقل شده است: «كَيْفَ الْبَقَاءُ مَعَ الْفَنَاءِ، وَ كَيْفَ يَأْسِي الْمَرْءُ عَلَى مَا فَاتَهُ، وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُهُ؟» (جاحظ، المحاسن و الأضداد، ص ۱۵۹؛ بیهقی، ص ۱۵۵ و زمخشری، ج ۲، ص ۲۴۷): «با وجود فنا، چگونه بقا ممکن است و چگونه انسان بر آن چه که از دست داده تأسف می‌خورد، در حالی که مرگ به دنبال اوست؟!»

۵-۲-۳- کسب رضایت خداوند

ایرانیان با توجه به اعتقاد راسخ به وجود قیامت و روز محاسبه بر این باور بودند که بر انسان سزاوار است تا همواره در جستجوی رضایت خداوند باشد. از سؤال و جواب زیر فهمیده می‌شود که رضایت خداوند، معیاری ارزشی و شناخته شده بوده است:

سُئِلَ أَنْوَشِرَوَانُ: «مَا الَّذِي يُعْرِفُ بِهِ الْوَالِي رِضَا الرَّبِّ عَنْهُ؟» قَالَ: «مَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَالْإِدْعُ لِدَاتِهِ وَهُوَ لَا يَتْرُكُ شَهْوَاتَهُ فِي إِصْلَاحِ رَعِيَّتِهِ وَبَسْطِ الْعَدْلِ فِيهِمْ وَرَفْعِ الظُّلْمِ عَنْهُمْ.» (مسكويه، ص ۵۰): «از انوشروان سؤال شد: با چه چیزی رضایت خداوند از حاکم تشخیص داده می‌شود؟ گفت: خداوند راضی نمی‌شود از حاکمی که از لذت‌ها و هوای نفس خود دست برنمی‌دارد و شهوات خود را به خاطر اصلاح مردمش و گسترش عدالت در میان آنان و رفع ستم از آنان ترک نمی‌کند.»

آنان سعادت را در رضایت از خواست خدا می‌دانستند: سُئِلَ أَنْوَشِرَوَانُ: «مَا عَلَامَةُ السَّعَادَةِ؟» قَالَ: «مَنْ رَضِيَ بِقَضَاءِ اللَّهِ فِي الْمَحْبُوبِ وَالْمَكْرُوهِ، وَفَنَعَ بِالْبُلْغَةِ مِنَ الدُّنْيَا، وَعَلَّقَ قَلْبَهُ بِذِكْرِهِ، وَأَخْرَجَ مَطَامِعَ السَّوَاتِ مِنْ قَلْبِهِ.» (مسكويه، ص ۵۲): «از انوشروان سؤال شد: نشانه سعادت چیست؟ گفت: کسی که به قضای الهی در چیزهای مطلوب و نامطلوب راضی شود و به مقدار کفایت از دنیا قناعت کند و قلبش را با یاد خدا مرتبط کند و طمع‌های بد را از دلش پاک نماید.»

ایرانیان معتقد بودند برای کسب رضایت خداوند، لازم است مراحل طی کنند که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۵-۲-۳-۱- یاد خداوند

یاد خداوند مایه آرامش قلب‌هاست و از صفاتی است که ویژه مؤمنان است. از سؤالی که از انوشروان پرسیده شده می‌توان فهمید که این فرهنگ بر اندیشه پیشینیان ما حاکم بوده است که یاد خدا را بسیار مهم می‌دانستند؛ زیرا به دنبال راه‌هایی برای حضور خداوند در یاد و فکر خود بوده‌اند. از انوشروان پرسیده شد: «كَيْفَ لِلْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ فِي جَمِيعِ حَالَاتِهِ ذَاكِرًا لِلَّهِ تَعَالَى وَ لَا يَكُونَ سَاهِيًا؟» قَالَ: «ذَاكَ إِذَا كَانَ لِلْإِثْمِ فِي جَمِيعِ حَالَاتِهِ حَذِرًا وَجِلًّا.» (مسكويه، ص ۵۸): «چگونه انسان می‌تواند در همه حال به یاد خدا باشد و فراموش کار نباشد؟ گفت: آن در صورتی است که در تمام حالات از گناه برحذر و ترسان باشد.»

تشویق به یاد خدا در این عبارت نیز دیده می‌شود: قِيلَ لِبُزْرَجْمِهَرٍ: «أَيُّ الرِّجَالِ أَفْضَلُ رَضِيَ؟» قَالَ: «أَقْلَهُمْ غَفْلَةً عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَ فَنَاءِ الدُّنْيَا.» (مسكويه، ص ۳۳): «به بزرگمهر گفته شد: کدام‌یک از مردان بیشترین رضایت را دارد؟ گفت: کسی که کمترین غفلت را از یاد خدا و فانی بودن دنیا دارد.»

۵-۲-۳- خودداری از گناه

پرهیز از گناه از برجسته‌ترین مسائل دینی ایرانیان بوده است. تأکید شدید انوشروان بر این که مهم‌ترین کار در همه اوقات، دوری از گناه است، از نشانه‌های اهمیت این موضوع است؛ قیلَ لَانُوشِرَوَانَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَقُّ أَنْ نَجْتَهِدَ فِيهِ فِي كُلِّ حِينٍ؟ قَالَ: «اجْتِنَابُ الذُّنُوبِ». (آبی، ج ۷، ص ۳۶): «به انوشروان گفته شد: در همه حال لازم است در چه کاری تلاش کنیم؟ گفت: دوری از گناه.»

همان‌طور که اشاره شد، ایرانیان معتقد بودند توبه راه پاک شدن از گناهان است، ولی گناه نکردن را بهتر از استغفار و طلب توبه می‌دانستند؛ قَالَ بَزْرَجُمِهْرُ: «تَرَكَ الذَّنْبَ خَيْرٌ مِنَ الْاسْتِغْفَارِ». (غزالی، ص ۱۰۵).

آنان حتی خطر اصرار بر گناهان کوچک را نیز درک کرده بودند؛ قالت الفرس: «لَا تُصِرَّ عَلَى ذَنْبٍ وَ إِنْ كَانَ صَغِيرًا». (مسکویه، ص ۷۴): «بر انجام گناه پافشاری نکن، هرچند که کوچک باشد.»

از جمله دلایل ایرانیان باستان بر ترک گناه این بود که آنان گناه را نوعی ننگ و گناهکاران را بدنام و بی‌اعتبار می‌دانستند؛ سئل انوشروان: «مَا الْعَارُ عِنْدَكُمْ؟» قَالَ: «الْكِبَابِرُ». (همان، ص ۵۷): «از انوشروان سؤال شد: به اعتقاد شما ننگ چیست؟ گفت: گناهان کبیره.» از پنندهای ایرانیان در این زمینه آمده است: «لَا يُوجَدُ الْفَجُورُ مَحْمُودًا». (همان، ص ۷۷): «بدکار، ستوده نیست.»

علاوه بر این، ایرانیان بر این باور بودند که عدم ارتکاب گناه، به زندگی انسان آرامش می‌بخشد. از انوشروان سؤال شد: «كَيْفَ لِلْمَرْءِ أَنْ يَعِيشَ أَمْنًا؟» قَالَ: «أَنْ يَكُونَ لِلذُّنُوبِ خَائِفًا». (همان، ص ۵۴): «انسان چگونه می‌تواند در آرامش و امنیت زندگی کند؟ گفت: این که از گناهان بترسد.» به همین دلیل، انوشروان معتقد بود که عاقل نباید در هیچ شرایطی مرتکب گناه شود؛ قیلَ لَانُوشِرَوَانَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَقُّ أَنْ نَجْتَهِدَ فِيهِ فِي الصَّبَا وَ فِي الشَّبَابِ وَ فِي كُلِّ حِينٍ؟ قَالَ: «أَمَّا فِي الصَّبَا فَالْتَأَدُّبُ، وَ أَمَّا فِي الشَّبَابِ فَالْعَمَلُ، وَ أَمَّا فِي كُلِّ حِينٍ فَاجْتِنَابُ الذُّنُوبِ». (آبی، ج ۷، ص ۳۶): «در کودکی و جوانی و در هر زمانی، سزوارتر است برای چه چیزی تلاش کنیم؟ گفت: در کودکی، ادب، در جوانی کار و در هر زمانی، خودداری از انجام دادن گناهان.»

در سؤال‌هایی که از انوشروان پرسیده شده است، پاکدامنی و دوری از گناه برای شاهان بهترین زینت محسوب شده است: «أَيُّ شَيْءٍ يُوسَمُ بِهِ الْمُلُوكُ؟» قَالَ: التَّعَفُّفُ.

قِيلَ: عَمَّاذَا؟ قَالَ: عَنِ الْمُحَرَّمَاتِ.» (مسکویه، ص ۵۹): «از انوشروان سؤال شد: سزاوار است پادشاهان به چه چیزی مشخص شوند؟ گفت: پاکی. گفتند: از چه چیزی؟ گفت: از انجام دادن محرمات.»

۵-۲-۳-توبه

با این که در ایران باستان سفارش فراوانی به پرهیز از گناه شده است، با این حال معتقد بودند در صورت ارتکاب گناه، گناهکار باید عذر تقصیر به درگاه خدای آورد و از اشتباهش توبه کند. به اعتقاد آنان توبه، عاملی برای نجات آدمی از عذاب جهنم است: *قالت الفرس: «إِغْلَمَ أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ تُؤَدِيهِ التَّوْبَةُ إِلَى النَّارِ.»* (همان، ص ۷۴): «بدان که توبه کسی را وارد آتش جهنم نمی‌کند.»

۵-۲-۴-مبارزه با نفس

از عبارت حکیمانه زیر فهمیده می‌شود که ایرانیان نفس را دشمن آدمی و عامل اصلی تحریک انسان به ارتکاب گناه بر می‌شمردند؛ لذا مخالفت با آن را واجب می‌دانستند: *قَالَ بُزْرَجْمِهْرُ: «إِذَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ أَمْرَانِ فَانظُرْ أَحَبَّهُمَا إِلَى نَفْسِكَ فَاجْتَنِبْهُ.»* (ابن قتیبه، ج ۱، ص ۹۴؛ آبی، ج ۷، ص ۳۶): «اگر دو کار بر تو مشتبه شود، ببین کدام یک از آن دو نزد نفست محبوب‌تر است، از آن خودداری کن.»

نفس آدمی به این سبب که همواره او را به بدی می‌خواند، بدترین دشمن محسوب می‌شد؛ *مِنْ كَلَامِ بُزْرَجْمِهْرٍ: «غَاذَانِي الْأَعْدَاءُ فَلَمْ أَرِ عَدُوًّا أَعْدَى مِنْ نَفْسِي.»* (عاملی، ج ۱، ص ۵): «دشمنان با من دشمنی کردند؛ پس دشمنی خطرناک‌تر از نفسم ندیدم.» *قَالَ أَرْدَشِيرٌ: «أَسْعِدُوا الرَّأْيَ عَلَى الْهَوَى.»* (ابن حمدون، ج ۱، ص ۳۶۵): «اندیشه را بر هوا و هوس یاری کنید.»

مبارزه با نفس برای شاهان که در مرکز تصمیم‌گیری بوده‌اند، بسیار تأکید شده است؛ *سُئِلَ بُزْرَجْمِهْرٌ: «أَيُّ الْمُلُوكِ أَحْزَمُ؟» فَقَالَ: «مَنْ مَلَكَ جِدَّةً هَزَلَهُ وَ قَهَرَ لُبَّهُ هَوَاهُ.»* (طرطوشی، ص ۵۷): «از بزرگمهر سؤال شد: کدام پادشاه هوشیارتر است؟ در پاسخ گفت: کسی که جدیت را بر شوخی و عقل را بر هوای نفسش غالب کند.»

وقتی از انوشروان درباره شایسته‌ترین فرد برای حکومت سؤال شد، در پاسخ گفت: *«أَشَدُّهُمْ سُلْطَانًا عَلَى هَوَاهُ وَ أَقْهَرُهُمْ لَهُ.»* (مسکویه، ص ۵۰): «تواناترین آنان در غلبه بر هوای نفس و چیرگی بر آن.»

چند عبارت دیگر با مضمون مبارزه با هوای نفس به شرح ذیل است:
 قَالَ بَهْمَنْ: «عَلَامَةُ الْعَقْلِ أَنْ يَرَى الْعَبْدَ حَارِسًا لِنَفْسِهِ مِنْ نَفْسِهِ.» (همان، ص ۶۲):
 «علامت و نشانه عقل این است که انسان، برای در امان ماندن از نفس خویش، خود را
 نگهبان آن قرار دهد.»

سُئِلَ أَنْوَشِرَوَانَ: «مَا ثَمَرَةُ الْعَقْلِ؟» قَالَ: «ثِمَارُهُ الشَّرِيفَةُ الْكَرِيمَةُ كَثِيرَةٌ. مِنْهَا أَنْ يَكُونَ
 الْهَوَى عِنْدَهُ فِي جَنْبِ الْعَقْلِ لَعْوًا.» (همان، ص ۵۵): «از انوشروان سؤال شد: ثمره عقل
 چیست؟ گفت: ثمره‌های شریف آن زیاد است؛ از جمله این که با وجود آن اثر هوا و
 هوس، باطل و بیهوده می‌شود.»

قِيلَ لِبُرْجُمِهَرَ: «أَيُّ الْأَشْيَاءِ آثَرُ عِنْدَ الْإِنْسَانِ إِذَا أَحْصَى الرَّغَائِبَ؟» قَالَ: «ثَلَاثٌ: أَمَّا
 مَا دَامَ صَحِيحًا فَعُصِيَانَةُ هَوَى النَّفْسِ، وَ...» (همان، ص ۳۵): «به بزرگمهر گفته شد: اگر
 انسان آرزوهایش را برشمارد، چه چیزی بیشترین ترجیح را برایش دارد؟ گفت: سه چیز؛
 تا زمانی که سالم است نافرمانی او از هوا و هوس و...»

۵-۳-۲-۵- عمل صالح

به اعتقاد ایرانیان، زندگی آدمی در سه چیز خلاصه می‌شود: توشه اندوزی برای آخرت،
 تلاش برای تأمین معاش و لذت‌های حلال: «عَلَى الْعَاقِلِ الْأَيْتَنُّظَرُ إِلَّا فِي ثَلَاثِ خِصَالٍ:
 تَزْوُدٌ لِمَعَادٍ، أَوْ مَرَمَةٌ لِمَعَاشٍ، أَوْ لَذَّةٌ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ.» (همان، ص ۷۲)

اساساً آنان عاقل را کسی می‌دانستند که همواره به قیامت و امور آن آگاه است و
 برای آن روز، خودش را مهیا می‌سازد. سُئِلَ أَنْوَشِرَوَانَ: «أَيُّ الرَّجَالِ الْعَاقِلُ؟» قَالَ:
 «الْعَاقِلُ هُوَ الْبَصِيرُ بِمَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي أَمْرِ مَعَادِهِ.» (همان، ص ۵۴): «از انوشروان سؤال شد:
 کدام یک از مردان عاقل هستند؟ گفت: عاقل کسی است که به آن چه در معاد نیاز دارد،
 آگاه است.»

آنان بهترین رفیق را در سفر اخروی عمل صالح می‌دانستند:
 قِيلَ لِبُرْجُمِهَرَ: «أَيُّ الْإِحْيَاءِ أَدْوَمُ؟» قَالَ: «الْعَمَلُ الصَّالِحُ.» (همان، ص ۳۶): «به بزرگمهر
 گفته شد: کدام دوستی پایدارتر است؟ گفت: کار نیک.»
 به بزرگمهر گفته شد: «أَيُّ الْخَزَائِنِ أَعْمَرُ وَ أَبْقَى؟» قَالَ: «خَزَائِنُ الْبِرِّ.» (همان، ص ۳۶):
 «کدام گنجینه‌ها پایدارتر است؟ گفت: گنجینه‌های نیکی.»

ایرانیان عمل صالح را مطمئن‌ترین توشه برای زندگی پس از مرگ می‌دانستند؛ قَالَ بُزْرَجْمِهْرُ: «يَجِبُ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يُحْسِنَ الثَّقَةَ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ عِنْدَ الْمَوْتِ النَّازِلِ». (همان، ص ۴۰): «بر عاقل واجب است که به کار نیک در هنگام مرگ اعتماد داشته باشد.»

آنها کوتاهی در ذخیره اعمال صالح را نشانه ناتوانی و عجز می‌دانستند؛ قَالَ بُزْرَجْمِهْرُ: «التَّقْصِيرُ فِي أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ إِذْ عَرَفْنَا فَضِيلَةَ الثَّوَابِ عَجْزٌ». (توحیدی، ج ۳، ص ۱۵۷؛ زمخشری، ج ۵، ص ۳۰۶): «در صورتی که فضیلت ثواب را بدانیم، کوتاهی در کارهای نیک، نشانه ناتوانی است.»

آنان کار نیک را در بخشش و سخاوت مادی تنها نمی‌دیدند، بلکه محبت به بندگان خدا را از اعمال صالح می‌دانستند.

۵-۲-۳-۶- اخلاص و نیت پاک

ایرانیان با نیت پاک و اخلاص در عمل بیگانه نبوده‌اند؛ سئِلَ أَنْوَشِرَوَانُ: «هَلْ يَقْدِرُ الْإِنْسَانُ عَلَى عَمَلِ الْبِرِّ فِي كُلِّ حِينٍ؟» قَالَ: «نَعَمْ! لِأَنَّهُ لَا بَرَّ أَوْلَعَ مِنَ الْإِخْلَاصِ فِي الشُّكْرِ لِلَّهِ وَتَطْهِيرِ النِّيَّةِ مِنَ الْفَسَادِ.» (مسکویه، ص ۵۴): «از انوشروان سؤال شد: آیا انسان می‌تواند در هر زمان کار نیک انجام دهد؟ گفت: بله! زیرا هیچ عمل نیکی، رساتر از اخلاص در سپاسگزاری از خداوند و خالص کردن نیت از فساد نیست.»

به بزرگمهر گفته شد: «هَلْ يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَفْعَلَ الْمَعْرُوفَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَرُزَأَ شَيْئاً؟» قَالَ: «نَعَمْ! مَنْ أَحَبَّتْ لَهُ الْخَيْرَ وَبَدَّلَتْ لَهُ الْوَدَّ، فَقَدْ أَصَابَ نَصِيباً مِنْ مَعْرُوفِكَ.» (ابن قتیبه، ج ۳، ص ۱۹۷): «آیا کسی می‌تواند کار نیکی انجام دهد، بدون این که چیزی را ببخشد؟ گفت: بله! کسی که برای او (رسیدن به) خیری را دوست می‌داری و دوستیت را نثارش می‌کنی، در این صورت، بهره‌ای از کار نیک تو به او رسیده است.»

۵-۲-۳-۷- امر به معروف و نهی از منکر

اهمیت امر به معروف و نهی از منکر در کسب رضایت خداوند را از این سخن بزرگمهر می‌توان دریافت: قِيلَ لِبُزْرَجْمِهْرٍ: «مَنْ أَحَقُّ بِالثَّنَاءِ؟» قَالَ: «مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ.» (مسکویه، ص ۳۴): «از بزرگمهر سؤال شد چه کسی به ستایش سزاوارتر است؟ گفت: کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند.»

۶. نتیجه

دین در ایران باستان، مجموعه‌ای از بايدها و نبایدهای اخلاقی بود که بر سه محور پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک، بنا شده بود. در ایران باستان، دین و سیاست دو برادر هم‌زادند که هرکدام نگهدارنده دیگری است.

ایرانیان، نخستین و مهم‌ترین پایه‌های دین‌داری را شناخت خدا می‌دانستند؛ زیرا این شناخت، پایه و مبنای اطاعت حق و مبارزه با خواسته‌های شیطانی است. آنان دین‌داری را در چارچوب اقرار به خالق هستی محدود نمی‌کردند؛ زیرا شناخت خداوند را به تنهایی برای حفظ نظام فردی و اجتماعی کافی نمی‌دانستند، این باور با پایبندی به ارزش‌های اخلاقی که آن را «تقوا» می‌نامیدند، به کمال می‌رسید.

از دیگر اعتقادات دینی ایرانیان، ایمان به وجود قیامت و روز حساب پس از مرگ است. تأکید بر حتمی بودن مرگ، از اعتقادات راسخ دینی در ایران باستان برای دوری از گناه بوده است. با توجه به اعتقاد راسخ به وجود قیامت و روز محاسبه، ایرانیان بر این باور بودند که بر انسان سزاوار است تا همواره در جستجوی رضایت خداوند باشد. آنان سعادت را در رضایت از خواست خدا می‌دانستند و برای کسب این رضایت، راهکارهایی داشتند؛ از جمله، یاد خداوند، خودداری از انجام دادن گناه، توبه، مبارزه با هوای نفس، عمل صالح، اخلاص و نیت پاک، امر به معروف و نهی از منکر.

۷. پی‌نوشت

۱. هدف از نقل منابع متعدد، اشاره به این نکته است که این اخبار به شکل نادر و استثنایی در منابع عربی نیامده است، بلکه بسیاری از صاحب‌نظران عرب، صحت آنها را با درج در نوشته‌های خود تأیید کرده‌اند.

۸. منابع

- الابی، أبوسعده، منصور بن الحسین، نشر الدر فی المحاضرات، الطبعة الأولى، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴هـ.
- الأمدی، أبوالقاسم، الموازنة بین أبی تمام و البحتری، بیروت، نشر دارالمعارف - الطبعة الرابعة، ۱۹۹۴م.
- الأبشیهی، شهاب الدین محمد، المستطرف فی کل فن مستطرف، الطبعة الأولى، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۹هـ.

- ابن ابی الحدید، أبو حامد، شرح نهج البلاغة، دار احیاء الکتب العربیة عیسی البابی الحلبي و شرکاه، القاهرة، ۱۹۸۸ م.
- ابن جوزی، جمال الدین، المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوك، الطبعة الأولى، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۲ هـ
- ابن حمدون، محمد بن الحسن، التذكرة الحمدونیة، الطبعة الأولى، بیروت، دار صادر، المجلد الثاني، ۱۴۱۷ هـ
- ابن دجاجی، سعدالله بن نصر بن سعید الحنبلی، سفت الملح وزوح الترح، بیروت، دار کنان، بلاتاریخ.
- ابن عبدربه، أبو عمرو شهاب الدین أحمد، العقد الفريد، الطبعة الأولى، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۴ هـ
- ابن القتیبة، أبو محمد عبدالله بن مسلم، عیون الأخبار، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۸ هـ
- ابن معتز، أبو العباس و عبدالله بن محمد، البديع فی البديع، الطبعة الأولى، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۰ هـ
- ابن منقذ، أبو المظفر مؤید الدولة، لباب الآداب، الطبعة الثانية، مكتبة السنة، القاهرة، ۱۴۰۷ هـ
- الأماسی، محمد بن قاسم، روض الأخبار المنتخب من ربيع الأبرار، الطبعة الأولى، دار القلم العربی، حلب، ۱۴۲۳ هـ
- البرقوقی، عبد الرحمن بن عبد الرحمن، الذخائر و العبقريات، مكتبة الثقافة الدينيہ، مصر، بلاتاریخ.
- البيهقي، إبراهيم بن محمد، المحاسن و المساوي، وضع حواشيه عدنان علي، دار الکتب العلمیة، بیروت، بلاتاریخ.
- التوحيدى، أبوحيان، البصائر و الذخائر، المحقق: وداد القاضي، عدد الأجزاء: ۱۰، الطبعة الأولى، بیروت، دار صادر، ۱۴۰۸ هـ
- ثعالبي، أبو منصور، الشكوى و العتاب و ما وقع للخلان والأصحاب، الطبعة الأولى، المجلس الوطني للثقافة و الفنون و الآداب، الكويت، ۱۴۲۱ هـ
- ثعالبي، أبو منصور، الإعجاز و الإيجاز، مكتبة القرآن، القاهرة، بلاتاریخ.
- الجاحظ، عمرو بن بحر، المحاسن و الأضداد، بیروت، دار و مكتبة الهلال، ۱۴۲۳ هـ
- الجاحظ، عمرو بن بحر، الأمل و المأمول، عدد الأجزاء: ۴، الطبعة الثانية، بیروت، دار الكتاب الجديد، بلاتاریخ.
- الراغب الأصفهاني، أبو القاسم الحسين بن محمد، محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء، عدد الأجزاء: ۲، الطبعة الأولى، بیروت، شركة دار الأرقم بن أبي الأرقم، ۱۴۲۰ هـ
- الزجاجی، عبد الرحمن بن إسحاق البغدادي، الأمالي، الطبعة الثانية، بیروت، دار الجیل، ۱۴۰۷ هـ
- الزمخشري، جارالله، ربيع الأبرار و نصوص الأخبار، الطبعة الأولى، مؤسسة الأعلمی، بیروت، ۱۴۱۲ هـ

- الشافعی، فخرالدین محمد، التفسیر الكبير أو مفاتیح الغیب، عدد الأجزاء ٣٢، بیروت، دار الکتب العلمیه، ١٤٢١هـ
- شیخو، رزق الله بن یوسف، مجانى الأدب فى حدائق العرب، مطبعة الآباء الیسوعیین، بیروت، ١٩١٣م.
- الطرطوسى، نجم الدین ابراهیم، تحفة الترتک فیما یجب أن یعمل فی الملک، بیروت، دار الفکر، بلاتاریخ.
- الطرطوشى، محمد بن الولید، سراج الملوک، تحقیق جعفر البیاتی، الطبعة الأولى، ریاض، الریس للکتب و النشر، ١٨٧٢م.
- العسکرى، أبو أحمد الحسن بن عبدالله، دیوان المعانى، عدد الأجزاء: ٢، بیروت، دارالجلیل، بلاتاریخ.
- العسکرى، أبو أحمد الحسن بن عبدالله، جمهرة الأمثال، بیروت: دارالفکر، (بى تا).
- الغزالی، ابوحامد محمد، التبر المسبوك فى نصیحة الملوک، الطبعة الأولى، بیروت، دار الکتب العلمیه، ١٤٠٩هـ
- قرطبی، الإمام ابو یوسف بن عبد الله النمري، بهجة المجالس و انس المجالس و شحذ الذاهن و الهاجس، بلاتاریخ.
- قلقشندى، أحمد بن علی، صبح الأعشى فى صناعة الإنشاء، عدد الأجزاء: ١٥، بیروت، دارالکتب العلمیه، بلاتاریخ.
- المواردى، أبو الحسن بن محمد بن حبيب البصرى، أدب الدُّنیا و الدین، القاهرة، دار مكتبة الحياة، ١٩٨٦م.
- المسعودى، أبو الحسن علی، مروج الذهب، عدد الأجزاء: ٤، الطبعة الثانية، قم، دارالهجرة، ١٤٠٤هـ
- مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد، الحکمة الخالدة، مكتبة النهضة المصریه، القاهرة، ١٤١٦هـ
- المواردى، ابو الحسن، نصیحه الملوک، الاسکندریه، مؤسسة شباب الجامعة، ١٩٨٨م.
- نظام الملک، الحسن بن علی، سیاستنامه أو سیر الملوک، الطبعة الثانية، قطر، دارالثقافة، ١٤٠٧هـ
- النهروانى، أبو الفرج المعافى، الجلیس الصالح الکافی و الأئیس الناصح الشافى، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤١٦هـ
- النویرى، أحمد بن عبد الوهاب، نهاییه الأرب فى فنون الأدب، الطبعة الأولى، دارالکتب و الوثائق القومیه، القاهرة، المجلد السابع، ١٤٢٣هـ
- النیسابورى، أبو القاسم الحسن بن محمد، عقلاء المجانین، الطبعة الأولى، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤٠٥هـ
- وطواط، أبو إسحق برهان الدین، غرر الخصائص الواضحة، و عرر النقائص الفاضحة، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤٢٩هـ
- الیوسى، الحسن بن المسعود، المحاضرات فى اللغة، بیروت، دارالغرب الإسلامى، ١٤٠٢هـ